



آسمان کابل

در آسمان خامش کابل ستاره ها
امشب نظر به سوی چه کس باز میکنند؟
در شهر خفته در غم و اندوه و غصه ها
راز نهان برای کی ابراز میکنند؟

امشب نگاه خسته من با ستارگان
بگشوده پر که ره بکشد زین دیار دور
تا در مسیر خاطره های پُر از امید
از کوچه های خامش کابل کند عبور

آنجا رسد که بر در و دیوار خانه ها
با نقش جان من یادی نهفته است
آنجا که هر قدم چون عطر نسترن
لبخند خاطرات عزیزی شگفته است
آنجا که هر زمان از وادی سکوت

در گوش خاطر

بس نغمه های گمشده آواز میکنند

در آسمان خامش کابل ستاره ها
امشب نظر به سوی چه کس باز میکنند
تو ای شهاب گمشده بخت در سپهر

باری ز روی مهر

بر زادگاه خاطره هایم نظر بکن
امشب که ره به جانب خاور نهاده ئی
از کوچه های خامش کابل گذر بکن

کانجا به شهر من

شهریکه بود غرق بهاران نسترن
خفاش های مرگ با بال آهنین
جای کبوتران پرواز میکنند

امشب که ماه بوسه زند بر خرابه ها
بر جای بوسه بر رخ گلبرگهای باغ
بینم که سایه ها دیوار مرگ را
در آن دیار دور در آغوش میکشند
بس شاخه های خم شده بر سینه چمن
آن بار درد را بر دوش میکشند

خاموش شهر و مات من و موج بیصدا
در آسمان کابل من ای ستاره ها

در عالم خیال بینم به چشم خویش
تصویر من فتاده به مرداب خسته ئی
زان سوی کوچه نیز به سویم نظر کند

یک جفت چشم از عقب درب بسته ئی

بینم که از غرور خود وز نفاق خویش
در دام اجنبی عمری گریستیم
لیکن اگر بی پای خود و اتحاد خویش

باری بایستیم

دارم یقین که باز ز خاک دیار من
روید نهال عدل و ببالد گل امید
چون غنچه های تازه زند سر ز شاخه ها

در جامه سپید

آن غنچه های شاد

ساز حیات را ز سر آغاز میکنند

هان ای شهاب بخت در آسمان دور
از کوچه خامش شهرم بکن عبور
وی ابر تار ظلمت و دهشت دمی گذار
تا شام تیره بر درد و صبح بردم
بگذار آفتاب جهمان تاب زندگی
بار دگر به خاک دیارم ز روی مهر

با عشق سرزند

